



ارتباط هستی‌شناسی
با روان‌شناسی
و عرفان اسلامی

داریوش حلوایی
دبیر آموزش و پرورش شهرستان مبارکه
کارشناس ارشد عرفان اسلامی

چکیده

در این نوشتار سعی شده است تا پاسخی هر چند مختصر به سؤالات زیر ارائه گردد: آیا هستی‌شناسی می‌تواند با روان‌شناسی ارتباط داشته باشد؟ آیا عرفان اسلامی می‌تواند با روان‌شناسی مرتبط باشد؟ آیا عرفان اسلامی می‌تواند با قوای انسانی ارتباط داشته باشد؟

کلیدواژه‌ها: هستی‌شناسی،

روان‌شناسی، نظام احسن، معرفت‌النفس

مقدمه

در حوزه معرفتی دین اسلام مقصود نهایی از نظر کردن و اندیشیدن و سیر آفاق و انفس، تقرب یافتن به خدا و رستگاری و سعادت اخروی است. این تقرب به‌وسیله علم و معرفت به‌دست می‌آید نه به مجرد عمل و طاعت! عمل صالح خود وسیله است اما خداوند بزرگ می‌فرماید: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ (فاطر / ۱۰) سخن پاکیزه به سوی بالا می‌رود و کردار شایسته آن را بالا می‌برد. بنابراین خداوند بندگان خود را در آیات بسیاری به کسب علم از طریق نظر کردن به آیات، پند گرفتن از آن‌ها و اندیشیدن در افعال خدا، تدبیر در نشانه‌هایش و دعوت به شناخت نفس ترغیب نموده و به انسان قابلیت رشد و شکوفایی بخشیده است. در ادبیات حکما و عرفا و علما، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی مطرح بوده البته هستی‌شناسی نسبت به سایر موارد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و منشأ تمام امور قرار گرفته است.

حکمت متعالیه، که در بسیاری از مسائل فلسفی-عرفانی روش‌های متفاوت مشائی و اشراقی را در پیش گرفت در طرح بحث وجود و هستی‌شناسی روش‌های اشراقی، مشائی و عرفانی را از منظر وحی و قرآن تبیین نمود و تصویر کلی از جهان هستی، وجود آدمی و جایگاه روح و روان از منظر فلسفه و عرفان را بیان نمود.

هستی‌شناسی از منظر عرفا و

دانشمندان روان‌شناس متقدم

در ادبیات علوم باطنی، معمولاً برای «وجود» (هستی) سه مرتبه یا سه اعتبار قائل‌اند:

اول وجود محض و صرف، که همان مرتبه ذات حقیقت وجود است و از آن به مرتبه مقام لا تعین، غیب ذات، کنز مخفی، عنقای مغرب و مقام لا اسم له و لا رسم له تعبیر می‌نمایند که چنین حقیقتی به حسب ذات تعین ندارد.

دوم وجود اطلاقی و وجود منبسط و حق مخلوق به یا فیض مقدس است. به عقیده عرفا صادر از حق اول همین وجود است. این مرتبه از وجود گرچه به واسطه تعین اطلاق، مقام صرافت محض حقیقت وجود را ندارد اما فعل حق است و از جهتی که با حق متحد است و از باب اتحاد حقیقت و رقیقت مقید به ماهیات امکانیه هم نیست از حدود ماهویه، که حاکی از نقص وجودی است میراست.

سوم مرتبه «وجود مقیده» است که از آن تعبیر به اثر فرموده‌اند و گفته‌اند: نفس حقیقت وجود، حق است و وجود مطلق، فعل و وجود مقید، اثر اوست. (آشتیانی، ۱۳۸۲: ۲۲۹، ۲۲۸). گویا وجود از این جهت در تمام ماهیت‌ها ساری‌ست و هر چیزی جلوه‌ای از منبع وجودی خود را حکایت می‌کند.

من و تو عارض ذات وجودیم
مشبک‌های مرآت شهودیم (شبستری، بی‌تا: ۷۸)

به‌نظر می‌رسد قبل از بیان نظر روان‌شناسان متقدم درخصوص هستی، باید در این حوزه تصویر روشنی از روان‌شناسی را در ذهن خود ترسیم و مقام و موقعیت این علم را در میان علوم دیگر شناسایی نماییم. لذا به منظور رسیدن به چنین شناختی با نگاهی گذرا به طبقه‌بندی علوم و جایگاه روان‌شناسی از دیدگاه دانشمندان قدیم می‌پردازیم. ارسطو و فلاسفه یونان در فلسفه یونان قدیم موضوع طبقه‌بندی

مقصود نهایی از نظر کردن و اندیشیدن و سیر آفاق و انفس تقرب یافتن به خدا و رستگاری و سعادت اخروی است. این تقرب به‌وسیله علم و معرفت به‌دست می‌آید نه به مجرد عمل و طاعت! عمل صالح خود وسیله است

علوم را با همان طبقه‌بندی که ارسطو آن را پیشنهاد کرده بود ارائه نموده‌اند. این طبقه‌بندی براساس تفکیک علوم نظری از علوم عملی قرار داشت. مسائل مربوط به روان‌شناسی از نظر ارسطو بخشی از مسائل طبیعیات به‌شمار می‌آید گرچه علوم عملی نیز شامل چنین مسائلی می‌شد اما از آن نظر که انسان عبارت از مجموعه‌ای مرکب از تن و روان است و می‌خواهد به سعادت و نیک‌بختی دست یابد و با دیگران هم‌زیستی کند (حجتی، ۱۳۶۹: ۴۲).

لذا از آن حیث که معمول علم روان‌شناسی، انسان و مطلوبش موفقیت اوست پس ضرورت عقلی حکم می‌کند تا فضای مناسب برای این موفقیت فراهم آید. بنابراین جهان هستی براساس پذیرش اصل واقعیت و این که انسان و جهان پیوندشان با هم‌پنداری نبوده بلکه دارای واقعیت است مسئله‌ای به نام «نظام احسن» را مطرح می‌نماید.

در این نظام به‌دلیل نامحدود بودن آن، به هر قسمت توجه و در هر چه تدبیر شود نشانه‌های آن مشهود می‌گردد. پس در هر حال که قرار بگیریم مورد احاطه در تحت قیومیت آن هستی بی‌کران خواهیم بود (جوادی آملی، ۱۳۶۶: ۲۱۶، ۲۱۵). مع‌الوصف حقیقت هستی در عرفان نظری واحد شخصی است نه واحد تشکیکی و آنچه در عرفان مورد نظر است همانا اطلاق و تعیین همین حقیقت شخصی است و هیچ‌گونه کثرتی برای اصل حقیقت نیست.



به قسمتی از آن جنود که به منزله لشکر قلب و به اصطلاح «نفس ناطقه» است علم داریم و معتقدند برای نفس ناطقه دو نوع لشکر وجود دارد: یکی آن‌هایی که به چشم دیده می‌شوند مثل اعضا و جوارح و دیگری آن‌هایی که به چشم باطن دیده می‌شوند مانند نیروهای متمرکز در مواضع احساس که همگی تحت فرمان نفس‌اند و قدرت بر مخالفت ندارند. همین که نفس، چشم را به باز شدن و پا را به حرکت و زبان را به سخن گفتن دستور می‌دهد، بی‌درنگ چشم باز و پا به حرکت و زبان به سخن، مبادرت می‌ورزد و این حالت مثل مسخر بودن ملائکه در مقابل خداوند است. قلب (نفس ناطقه) جهت طی منازل، تا لقای به حق، نیاز به لشکریان مذکوری دارد و غرض از آفرینش او همین سیر و سفر ربانی است چنان که فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاریات: ۵۶).

مرکب نفس در این سفر بدن است و زاد و توشه او و علم و اسبابی که او را در به‌دست آوردن زاد و توشه یاری می‌کند عمل نیک است که طبق دستور دین انجام می‌گیرد. نفس تا زمانی که متعلق به بدن است و هنوز به کمال عقلانی نرسیده فقط می‌تواند در قوای حیوانی تصرف کند و از تصرف بدن تجاوز نمی‌کند ولی اگر از طریق معرفت و عمل، کمال یابد کلیه قوای ملکی و ملکوتی از وی اطاعت می‌کنند، که این مقام «انسان کامل» است و تمام کمالات، بغیر از مقام واجب‌الوجودی را شامل می‌شود، یعنی کل ماسوی است و خداوند برای هیچ موجودی حق امر و نهی و مقام خلافت الهی و قدرت بر ایجاد و تکوین قرار نداده مگر برای انسان کامل و اگر کسی توانست بدون واسطه اعضا و جوارح امر و نهی نماید و آنچه را بخواهد بدون واسطه ایجاد کند خلیفه حق است و مقام او مقام انسان کامل خواهد بود (طاهرزاده، ۱۳۷۰: ۴۰).

به‌نظر می‌رسد مفهوم ترکیب انسان از

روان‌شناسی نظری و تجربی برمی‌گردد، چرا که مطالعات اعمال و فعالیت‌های روانی انسان از دید دانشمندان از جمله غزالی به نحوی است که به نوعی بر تجربی بودن نسبی و تأمل درونی و مطالعه و تحلیل رفتار دیگران و نیز تحلیل پدیده‌های مختلف روانی مبتنی است. پس مسئله اثبات وجود نفس از حقایقی است که نمی‌توان صرفاً از راه علمی به آن دست یافت بلکه باید به مدد ذوق عرفانی که به منزله نوعی از تأمل و تفکر عمیق درونی است، به آن حقایق راه یافت (حجتی، بی‌تا: ۵۳، ۵۴). روان انسان هم چون «ماهیتی» است، باید از درون او و نه از بیرون وجود او مورد مطالعه قرار گیرد.

عرفان و رابطه آن با قوای انسانی

عرفا یا استفاده از آیه «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» (مدثر: ۳۱)، گفته‌اند ما تنها

اما تنها کثرتی که در عرفان مطرح است کثرت تجلیات است که لزال آن حقیقت شخصی‌اند نه اینکه خود حقایقی باشند، بلکه همه آن‌ها سایه یک نور محض خواهند بود و هر چه از غیب به شهادت می‌رسد و از علم به عین تنزل می‌کند مظهر اسمی از اسماء حسنی حق تعالی است و این بهترین و برترین کمال وجودی خواهد بود (همان: ۲۱۷)، که گل سر سبد آن همان مقام انسان کامل است. گویا انسان در این نظام احسن می‌تواند به مدد الهی بهترین فضا را برای کسب سعادت دنیوی و اخروی خود مهیا سازد و رفتار خود را به صورتی کنترل کند تا موجبات رستگاری خود را فراهم نماید و در بهترین ماوا جای گیرد.

ارتباط عرفان و روان‌شناسی

با تأمل در علوم باطنی درمی‌یابیم که اهمیت این موضوع به هر دو شاخه

جسم و نفس به این سبب است که هر کس از دو چیز آفریده شده: یکی بدن ظاهر که آن را «تن» گویند و از جنس مخلوقات همین عالم محسوس است و دیگری «نفس» است که آن را روح و جان و عقل و دل گویند و جوهری است مجرد از عالم ملکوت و گوهری است بس عزیز از جنس فرشتگان و عالم عقول که خدای تعالی به جهت مصالحی چند به قدرت کامله خود ربطی میان آن و این بدن ظاهری قرار داده و او را مقید به قید علاقه این بدن و محسوس در زندان تن نموده تا زمان معین و اجل موعود، که منجر به قطع علاقه نفس از بدن شود و به عالم خود رجوع کند (نراقی، ۱۳۸۴: ۱۷).

معرفة النفس

معرفت نفس یکی از پیچیده ترین معارفی است که پژوهشگران تا حدی وارد بحث و مطالعه آن می‌شوند اما همین که به این کل رسیدند، به دلیل ضعف حس، از آن روی برمی‌تابند و بر ارباب معرفت می‌تازند و از این گذشته، که در حقیقت پلی عظیم از طبیعت به ماورای آن است، غافل می‌شوند و با آن به عناد برمی‌خیزند. عارف مثنوی گوید:

آفتاب معرفت را نقل نیست

مشرق او غیر جان و عقل نیست
 علمای مشهور اسلام - اعم از شیعه و سنی - همگی در این که انسان غیر از این هیکل محسوس، دارای جوهر روحانی قائم به ذات خود است دارای اتفاق نظرند و معتقدند که با خرابی بدن، فانی نمی‌شود و بعد از موت، که همان قطع تعلق نفس به بدن است، باقی و درآک است. مدار تکلیف، فهمیدن همین اصل اساسی است.

بعضی از علمای اسلامی معتقدند که نفس، جسم لطیف ساری در بدن است. این گروه ملائکه را، که با اختلاف مراتب وجودیشان عقول مفارقه و نفوس مدتره‌اند، نیز از اجسام لطیف می‌دانند... لطیف به این معنی که این‌ها می‌گویند

جسم رقیق و روان است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۲: ۴۳۹، ۴۳۶).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به یکی از دانشمندان یهود فرمود: هر کس طباع او معتدل باشد مزاج او صافی گردد و هر کس مزاجش صافی باشد اثر نفس در وی قوی گردد و هر کس اثر نفس در او قوی گردد به سوی آنچه ارتقایش دهند بالا رود و هر که به سوی آنچه ارتقایش دهند بالا رود به اخلاق نفسانی متخلق گردد و هر کس به اخلاق نفسانی متخلق گردد موجودی انسانی شود نه حیوانی و به باب ملکی درآید و چیزی او را از این حالت برنگرداند. مهم‌ترین چیزی که برای انسان به کار می‌آید همان معرفت انسان است نسبت به ذات خود و باید گفت: خود را باش و خود را بشناس (همان: ۴۷۲).

نتیجه

در واقع انسان با شناخت کمالات وجودی خود، نسبتی از این شناخت را به خدای خویش می‌دهد و یک رابطه مستقیم برقرار می‌سازد. چنان که در آموزه‌های معرفتی آمده است که چون او را بنگریم خودمان را دیده‌ایم و چون خود را بنگریم خدای خویش را نگریده‌ایم. در ادبیات عارفان واقعی، نافع‌ترین معرفت نفس دو معرفت است: یکی معرفت آفاق و دیگری معرفت انفس و شاید این بدان جهت است که معتقدند انسان از دو نظر جامعیت دارد: اولاً دارای ویژگی‌هایی است که هر یک از عالم خاص گرفته شده و به تعبیری از کلیه مراتب هستی عصاره‌ای در انسان وجود دارد و به همین جهت به او عصاره هستی و نسخه مختصر هستی می‌گویند. زیرا بدن او جسمانی و از همین عالم ناسوت - طبیعت - است و روان (روح) او از عالم مثال و عقل او از عالم جبروت است.

ثانیاً به‌طور معمول تمام منابع و ابزار شناخت در او جمع‌اند. به وسیله حواس، عالم طبیعت را می‌شناسد، به وسیله

علمای ... شیعه و سنی - ... در این که انسان غیر از این هیکل محسوس، دارای جوهر روحانی قائم به ذات خود است دارای اتفاق نظرند و معتقدند که با خرابی بدن، فانی نمی‌شود و بعد از موت، که همان قطع تعلق نفس به بدن است، باقی و درآک است

تخیل، عالم ملکوت - مثال - را می‌شناسد و به وسیله عقل، عالم جبروت و به وسیله شهود قلبی به تمام مراتب هستی علم پیدا می‌کند. عقل نمی‌تواند در ناسوت به وجود بیاید بلکه باید از عالم مربوط به خود باشد. با دقتی ظریف می‌توان اذعان نمود که بین هستی‌شناسی و روان‌شناسی و عرفان اسلامی، رابطه معناداری وجود دارد.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. آشتیانی سیدجلال‌الدین؛ هستی از نظر فلسفه و عرفان، ویرایش سوم، انتشارات بوستان کتاب قم، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
۳. جوادی آملی، عبدالله؛ مبدأ و معاد، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۶.
۴. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، جلد ۳، مرکز نشر فرهنگی رجاء، بی‌تا.
۵. حسن‌زاده آملی، حسن؛ معرفت نفس، دفتر سوم، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۲.
۶. شبستری، شیخ محمود؛ گلشن راز، بی‌جا، بی‌تا.
۷. طاهرزاده، اصغر؛ معرفت‌النفس و الحشر «روان‌شناسی و معادشناسی اسلامی»، جلد ۱، انتشارات جنگل، ۱۳۷۰.
۸. عثمان، عبدالکریم؛ روان‌شناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی، مترجم: محمدباقر حجتی، دفتر اول، انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
۹. نراقی، ملا احمد؛ معراج السعاده، انتشارات کامکار، ۱۳۸۴.